

سعادت و نگرش فلاسفه مسلمان پیرامون آن

بررسی نظریات ۵ فیلسوف مسلمان (فارابی، مسکویه، خواجه نصیر، نراقی و شبر) در مورد سعادت

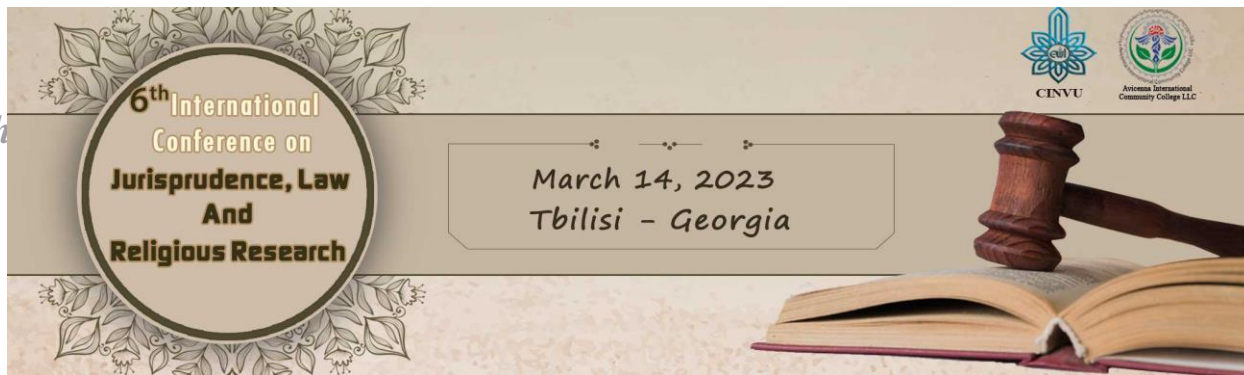
حمیده بهروز مقدم

عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد واحد شهریار

چکیده

مفهوم سعادت یکی از مفاهیم مهم در فلسفه اخلاق بوده و تمامی فلاسفه به آن پرداخته اند. فلاسفه اسلامی نیز با توجه به اهمیت این موضوع و دیدگاه اسلام و تعالیم اسلامی در این خصوص، به بسط این مفهوم و توضیح آن همت گمارده اند. به اجمال سعادت، غایت مطلق و مطلوب نهایی انسان می باشد. در این مجال نظر ۵ فیلسوف بزرگ اسلامی در مورد سعادت و مسائل مربوط به آن آورده و انطباق نظرات آنها بررسی شده است.

کلمات کلیدی: سعادت، فارابی، نراقی، خواجه نصیر، مسکویه، شبر، کمال



۱. مقدمه

یکی از مباحث مهم فلسفی و کلامی بحث سعادت و شقاوت است. لذا شایسته است دانسته شود که سعادت چیست. لذت، حکمت، خیر و علم است یا چیزی کاملتر و دربردارنده همه اینها. سعادت غایت مطلق و مطلوب نهایی انسان است. مفهوم سعادت و معانی اصطلاحی آن و فهم ما از سعادت یکی از مطالب مهم و مرکزی در جوامع بشری و زندگی ما انسان ها به شمار می رود. یکی از سؤال های مهم در زندگی انسان این است که در یابد سعادت چیست؟ سعید و خوشبخت کیست؟ سعادت واقعی چیست؟ و چگونه می توان انسان به سعادت واقعی دست یابد؟ یافتن جواب درست و منطقی به این سؤالات، به اطمینان کامل، حلی برای بسیاری از مشاکل ما می شود.

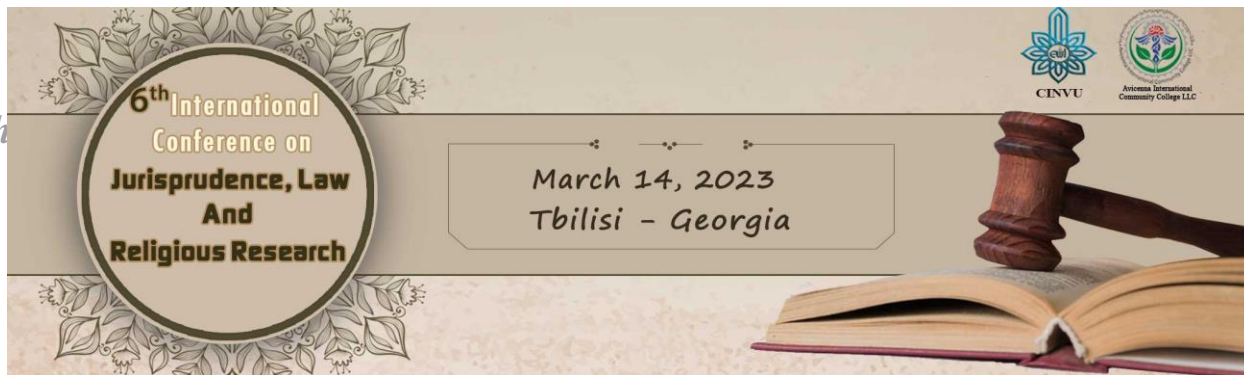
سعادت در فرهنگ هر ملت و حتی هر انسان مفهوم، محتوا و تعاریف مختلفی دارد. هر گروه و فرقه انسانی سعادت را به شکل خاصی و با ذوق خود تعریف و تشریح نموده و فهم خود را از این مفهوم ارائه نمودند.

کلمه سعادت یا خوشبختی در لغت، توسط علما به معنای خوش طالعی مورد ترجمه و تفسیر قرار گرفته است. همچنان علما در تعریف سعادت می گویند: «سعادت رسیدن به هر نوع کمال ممکن که انسان استعداد و شایستگی وصول به آن را دارد» و یا به عبارت دیگر، سعادت عبارت از استفاده صحیح، سالم و مشروع از نیروهای مختلف مادی و معنوی که پروردگار در تصرف و اختیار انسان قرار داده، است.

این فهم را قرآن کریم با زیبایی خاص خویش چنین معرفی می فرماید: «وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا» (شمس، ۷-۱۰) از فحوی آیات متبرکه که با صراحت تام معلوم می گردد که فلاح انسان در گرو تزکیه نفس است و «فلاح» همان سعادت و کمال نفس انسانی است؛ از این نظر که موجب رستگاری و رها شدن انسان از مشکلات است. از آن نظر که موجب دستیابی به خواسته ها است «فوز» و از نظر این که مطلوب ذاتی است «سعادت» نامیده می شود.

اما در طول تاریخ درباره اصطلاح سعادت تحلیل های متفاوتی ارائه شده است که برخاسته از جهان بینی های متفاوت و ناشی از بینش و نحوه نگرش افراد به هستی و انسان است. انسانهایی که از بینش کمتری برخوردارند و طالب و تابع لذتند، سعادت را به گفته ارسطو نوعی لذت و کامجویی می پندارند و آنها که دارای بینش عمیق هستند، معنایی فراتر از لذت را مورد نظر دارند که در نظر حکیمان به معنای نظریه پردازی و اندیشیدن درباره حقایق هستی است.

سعادت چیزی است که با هدف خلقت و کمال نهایی انسان هماهنگی دارد. بنابراین سعادت مند کسی است که در مسیر الی الله و کمال مطلق گام بر میدارد.



در این مجال، نخست دیدگاه پنج عالم بزرگ اسلام، فارابی، مسکویه، خواجه نصیر، راقی و شبر در مورد سعادت و مباحث مرتبط با آن بیان، و سپس تشابهات و اختلاف نظرات این بزرگواران بررسی شده است.

۲. سعادت و روش فارابی در تبیین آن^۱

فارابی پس از بیان اقوال مختلف در مورد سعادت می‌گوید: «سعادت، غایت و نهایت چیزی است که هر انسانی شوق آن را داشته و با سعی و تلاش خویش به سوی آن حرکت می‌کند، پس همانا حرکت و گرایش او به جهت آن است که سعادت، کمال است و از این رو برای توضیح خود، نیازمند هیچ گفتاری نیست.» (فارابی، التنبیه علی سبیل السعاده، ص ۴۷). وی هدف اصلی از اخلاق و تعلیم و تربیت را تحصیل سعادت می‌داند و سعادت را عبارت از صبرورت و انتقال و تحول نفس در کمال وجودی خود به آن مرتبه‌ای می‌داند که در قوام خود به ماده نیاز نداشته و تا آنجا پیش می‌رود که انسان از جمله موجودات مفارق و مبرای از ماده شود. (همو، اندیشه‌های اهل مدینه فاضله، ترجمه و تحشیه سید جعفر سجادی، ص ۱۸۶). از نظر فارابی سعادت، خیر مطلق و بزرگ‌ترین و کامل‌ترین خیر است و شایسته‌ترین امری است که می‌تواند مکتفی به ذات بوده و با حصول آن به امر دیگری نیاز نباشد. او سعادت را به خیر، و خیر را به سعادت تعریف کرده و در مقابل هر چه انسان را از نیل به سعادت باز دارد، «شرّ علی الاطلاق» می‌داند. (فارابی، همان، ص ۲۳۷؛ التنبیه علی سبیل السعاده، ص ۴۹).

۲.۱. سعادت، امری مشکک است

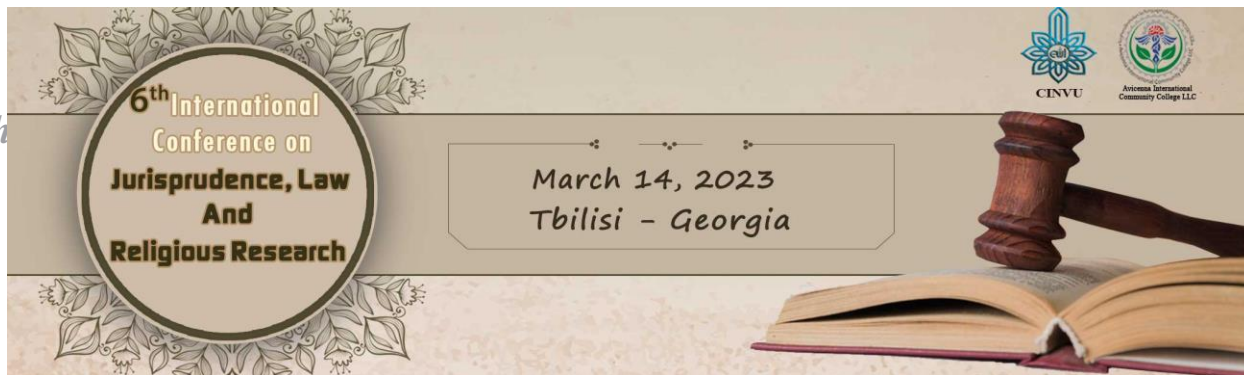
فارابی سعادت را به دو قسم سعادت حقیقی و سعادت مظنون (پنداری) تقسیم می‌کند و سعادت حقیقی را از طریق انجام امور خیر و افعال نیک و اتصاف به فضایل، قابل حصول دانسته و تحصیل علم و ثروت و لذات دنیوی و امثال آن را سعادت مظنون معرفی می‌کند.

وی جدای از زندگی مدنی یا زندگی در میان امت، درباره سعادت فردی بحث نمی‌کند، بلکه به نظر او ملاک تشخیص سعادت حقیقی از سعادت مظنون، آن است که مشخص شود فرد عضو مدینه فاضله است یا جاهله، و نیل به سعادت منوط به آن است که «حکیم» در جامعه حکومت کند. (عین اله خادمی، «تحلیل معنای سعادت از دیدگاه فارابی»، فصلنامه علمی - پژوهشی دانشگاه قم، ش ۲، ص ۸۸).

فارابی سعادت را خیر مطلق می‌داند و بیان می‌کند هر چه در راه رسیدن به خوشبختی سودمند است، خیر است، نه بالذات و لذاته، بلکه خیر بودن آن از جهت سودی است که در راه رسیدن به سعادت دارد. (فارابی، سیاست مدینه، ترجمه و تحشیه سید جعفر سجادی، ص ۲۳۷).

همچنین می‌گوید: سعادت از بین تمام خیرها، بزرگ‌ترین خیر است و از بین تمام آنچه برگزیده می‌شود، کامل‌ترین غایتی است که انسان به سوی آن حرکت می‌کند: «روشن گشت که همانا سعادت در میان همه خیرها، بزرگترین خیر و از بین تمام

۱- برگرفته از فصلنامه معرفت اخلاقی شماره ۹



عوامل مؤثر و تأثیر گذار کاملترین غایتی است که هر انسانی تلاش برای حرکت به سوی آن دارد». (همو، التنبیه علی سبیل السعادة، ص ۴۷-۴۸).

او در جای دیگر خیر حقیقی را همان کمال وجود، و شر حقیقی را فقدان کمال وجود می داند. (همو، فصول منتزعه، حقه و قدم له و علق علیه الدکتور فوزی متری نجار، ص ۸۰-۸۱). بنابراین، از نظر وی سعادت، مساوق خیر، و خیر، مساوق با وجود و کمال است و در نتیجه می توان گفت سعادت، مساوق با وجود و کمال است. البته سعادت با تمام معانی خیر، تساوق ندارد، مانند خیر نسبی و خیر لغیره، بلکه با خیر مطلق، مساوق است. (همان)

فارابی لذت را نیز امری مشکک دانسته و بالاترین درجه آن را تجلی خداوند در قلب انسان و درک حضوری و شهودی خداوند معرفی می کند. او سعادت را امری لذت آفرین تلقی معرفی می کند که لذت آن از نوع لذت محسوس و زودگذر نیست، بلکه لذتی معقول، درازمدت، پایدار و امری ذومراتب و مشکک است. (عین اله خادمی، «تحلیل معنای سعادت از دیدگاه فارابی»، فصلنامه علمی - پژوهشی دانشگاه قم، ش ۲، ص ۹۱).

با این بیان، لذت، خیر و سعادت، اموری مساوق بوده و تشکیک و دیگر احکام آنها را می توان در یکدیگر جاری و ساری دانست، چنان که درک حضوری و شهودی خداوند بالاترین لذت (لذت قصوی) بوده و بالاترین سعادت نیز شمرده می شود. چنین بیانی را در نوشته های مآصدرا نیز می توان یافت. او نیز با مساوق دانستن سعادت و وجود، احکام آنها را (از جمله تشکیک در وجود) به یکدیگر سرایت می دهد: «بدان که وجود، خیر و سعادت است و درک و آگاهی نسبت به وجود، خیر و سعادت دیگر است.» (صدرالدین محمد شیرازی (ملاصدرا)، الأسفار الأربعة، ج ۹، ص ۱۲۱)

ایشان از سوی دیگر وجود را نیز امری مساوق با لذت دانسته و نتیجه می گیرد که هر آنچه وجودش قوی تر باشد، لذتش شدیدتر و با دوام تر خواهد بود. و از آنجا که وجود باری تعالی اشد و اکمل و افضل وجودات است، درک آن بالاترین و کامل ترین سعادت بوده و لذت حاصل از آن شدیدترین و قوی ترین لذت خواهد بود. (همان، ص ۱۲۲).

۲،۲. سعادت امری اتفاقی نیست

ارسطو در بحث از سعادت در کتاب اخلاق نیکوماخوس می گوید: سعادت و نیکبختی، ملک مشترک همه آدمیان است و به همین علت، بسیاری از آدمیان می توانند به آن دست بیابند و کسانی که از لحاظ فضیلت، فلج نشده اند، با نوعی آموزش و کوشش، به آن نایل می شوند. اگر نیکبخت شدن از این طریق، گران بهاتر از نیکبختی است که بر حسب اتفاق به چنگ می آید، حکم عقل آن است که واقع امر چنان باشد... بزرگ ترین و شریف ترین امور (سعادت) را ناشی از اتفاق دانستن دلیل سهل انگاری است. (ارسطو، اخلاق نیکوماخوس، ترجمه محمد حسن لطفی تبریزی، ص ۳۸). زندگی سعادت مندانه، توأم با فضیلت است و چنین زندگی مستلزم «سخت کوشی» است. (همان، ص ۳۸۷) «دوام» متعلق به انسان سعادت مند و نیکبخت



است و چنین انسانی در همه زندگی سعادتمند خواهد بود، چون دائم یا دست کم بیش از دیگران موافق فضیلت خواهد اندیشید و عمل خواهد کرد. (همان، ص ۴۱).

فارابی نیز همچون معلمش ارسطو معتقد است که سعادت، امری اتفاقی نیست، بلکه در صورتی محقق خواهد شد که فرد در تمام مدت زندگی خود، و نه در مدت محدود، بر حسب اراده و اختیار خویش افعال فضیلت‌مندانه انجام دهد. و به عبارت دیگر، فردی را که بنا بر «اتفاق» و نه از روی قصد و برنامه، و به طور «غیر ارادی» و نه از روی اختیار و انتخاب، و در «مدت محدودی» و نه در طول زندگی و تمام عمر و به صورت مستمر، در ساحت‌های سه‌گانه وجود خود (افعال، عوارض نفسانی و تمیز ذهنی) عمل فضیلت‌مندانه و زیبایی انجام دهد یا به اعتقاد حقی دست یابد و یا عوارض نفسانی جمیلی را همچون رحمت، لذت و به‌دست آورد، نمی‌توان سعادتمند نامید.

شایسته است بدانیم اولاً گاهی امکان دارد افعال زیبا و جمیل بنا بر اتفاق برای انسان حاصل شود و یا آنکه آن افعال را، افعالی نه از روی اراده و اختیار در نظر بگیریم. اما در مورد سعادت، چنان نیست که وقتی افعال جمیل در چنین حالتی (بدون اراده و اختیار) از انسان صادر می‌شود، بتواند بدان نایل شود. بلکه باید افعال را از روی اراده و اختیار انجام دهد، و نیز اگر در مورد بعضی از امور و یا برخی از اوقات چنین عمل کند (به سعادت نایل نخواهد شد) و باید افعال جمیل را در مورد تمام آنچه انجام می‌دهد و همچنین در طول زندگی و تمام عمر اختیار کند. (فارابی، التنبیه علی سبیل السعادة، ص ۵۱).

۲،۳. سعادت امری فراتر از مدح است

در اینکه آیا سعادت امری است قابل مدح و ستایش، یا آنکه فراتر از مدح است، فلاسفه اختلاف نظر دارند. ارسطو سعادت را امری فراتر از ستایش و مدح دانسته و در این باره می‌گوید: نیکبختی از مواهب عادی نیست و چنین به نظر می‌رسد که قابل ستایش بودن هر امری به سبب آن است که آن شیء از کیفیتی خاص بهره‌ور بوده و به نوعی نسبتی با چیز دیگر دارد. همچنان که بی‌معناست اگر ما برای خدا نسبتی و ارتباطی با خود قایل شویم و در نتیجه، او را در خور ستایش بدانیم، زیرا ستایش ساده ما برای اعلام احساس واقعی ما در باره او کفایت نمی‌کند و نیکبختی و سعادت نیز چنین است و هیچ کس آن را همچون عدالت نمی‌ستاید، بلکه همه مردمان سعادت را چیزی بهتر و الهی‌تر از عدالت می‌دانند. ستایش در خور فضیلت است، نه در خور نیکبختی. سعادت و نیکبختی در زمره شریف‌ترین و کامل‌ترین امور است، مخصوصاً به علت اینکه مبدأ نخستین (برای انجام همه کارها) است و ما مبدأ و علت خیرها و مواهب را چیزی شریف و الهی می‌دانیم. (ارسطو، اخلاق نیکوماخوس، ترجمه محمد حسن لطفی تبریزی، ص ۴۴-۴۵) اما فارابی سعادت را از اموری می‌داند که متعلق مدح بوده و ستودنی است: «انسان بواسطه احوال و حالاتی که متعلق مدح و ذم نیستند، به سعادت نایل نخواهد شد، و آنچه که به وسیله آن انسان به سعادت می‌رسد، همگی جزو احوالی هستند که متعلق ستایش و یا مذمتند.» (فارابی، التنبیه علی سبیل السعادة، ص ۵۰).



۲،۴. حکمت و سعادت

فارابی در فصول منتزعه به طور صریح، حکمت را آن چیزی می‌داند که رسیدن به سعادت، متوقف بر آن است. در واقع در اینجا، وی تعریفی ماهوی از حکمت ارائه نکرده است؛ بلکه آن را یکی از شرایط و اسباب رسیدن به سعادت معرفی کرده است.

اما در ادامه، ماهیت حکمت را، علم به واحد اول، که سایر موجودات از فضایل و کمالات او بهره‌مندند و آگاهی از چگونگی و میزان بهره‌مندی هریک از موجودات (از جمله انسان) از کمال وی و نیز علم به بزرگ‌ترین کمالی که انسان از مبدأ اول دریافت می‌دارد (سعادت) می‌داند. وی در اینجا حکمت را وقوف بر سعادت و آگاهی بر چگونگی حصول سعادت می‌داند. (کازمی، جروکانی حسین - حکمت و فضیلت از دیدگاه فارابی)

۳. سعادت و روش ابن مسکویه در تبیین آن

در این گفتار ابتدا مفهوم سعادت از نگاه ابن مسکویه مطرح، به تفاوت آن با خیر خواهیم پرداخت و سپس اقسام و مراتب سعادت، شرایط تحصیل آن، رابطهایش با لذت و ... خواهد آمد.

۳،۱. تبیین مفهوم سعادت:

السعادة فهی الخیر بالاضافه الی صاحبها و هی کمال له، فالسعادة اذن: خیر مالواحد واحد من الناس، فهی اذا بالاضافه، لیس لها ذات معینه، و هی تختلف بالاضافه الی قاصديها، فلذلک یكون الخیر، المطلق غیر مختلف فیه (مسکویه، ۱۴۱۱، ص ۸۳)

سعاده کل شیء فی تمامه و کماله الذی یخصه (همان، ص ۸۳)

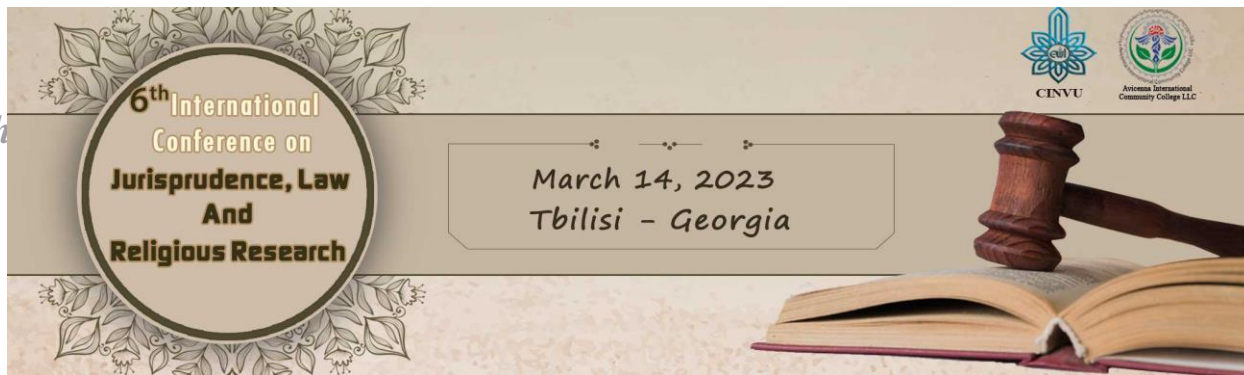
السعادة خیر ما و هی تمام الخیرات و غایاتها، السعادة افضل الخیرات (همان، ص ۸۵)

از عبارات جناب ابن مسکویه اینگونه بدست می‌آید که سعادت خیر مخصوص به هر کس است متناسب با استعدادها و تواناییهای آن شخص، پس نمیتوان سعادت تمام افراد را در یک موضوع محدود نمود، سعادت هر چیزی در تمام و کمال بودن مخصوص همان چیز است و برترین خیرات سعادت است.

۳،۲. تفاوت سعادت و خیر:

از آنچه قبلاً در تعریف خیر گفته شد که عبارت است از: الخیر هی الغایه الاخیره، و آنچه در تعریف سعادت بیان شد که، السعادة فهی الخیر بالاضافه الی صاحبها و هی کمال له، بدست می‌آید که خیر عنوانی عام است که میتواند برای تمام افراد صحیح باشد ولی سعادت خاص هر کس است، یعنی به عبارت دیگر خیر نسخهای عمومی است ولی سعادت نسخهای شخصی.

خیر مقدمه و سعادت ذی المقدمه و نتیجه است، آنگاه که کسی به سعادت برسد دیگر محتاج چیز دیگری نیست.



۳,۳. جایگاه سعادت:

ان السعاده هي افضل الخيرات و لكننا نحتاج في هذا التمام الذي هو الغايه القصوى الى سعادات اخر، و هي التي في البدن و التي خارج البدن (همان، ص ۸۵)

برای رسیدن به سعادت نهایی که افضل خیرات و غایت پایانی است به سعادهای دیگری محتاجیم که یا در بدن آدمی و یا در خارج بدن جایگاه دارند. نتیجه اینکه سعادهای میانی یا در بدن هستند و یا خارج بدن.

۳,۴. سعادت عظمی. (همان، ص ۸۸)

برخی از قدما سعادت عظمی را فقط در نفس میدانند آنگاه که از بدن و طبیعیات به صورت کلی مفارق شود و این سعادت نخواهد بود مگر در آخرت و بعد از مرگ.

برخی دیگر مثل ارسطو، چون انسان را از بدن و نفس مرکب میدانند، سعادت را به صورت مجموعهای از سعادهای پنجگانه میدانند که قبلاً به آن اشاره شد.

نظر ابن مسکویه در مورد سعادت عظمی این است که چون انسان موجودی مرکب از جسم و روح است، سعادت عظمی برای او آنگاه حاصل خواهد شد که صاحب فضائل جسمانی و روحانی با هم باشد.

۳,۵. سعادت قصوی:

در صحت روحهای پاک بی نیاز از بدن، به سعادهای بدنی نیازی نیست مگر فقط سعادت نفس و سعادت نفس همان حکمت است بنابراین سعادت قصوی رسیدن به حکمت ابدی است. (همان، ص ۸۹)

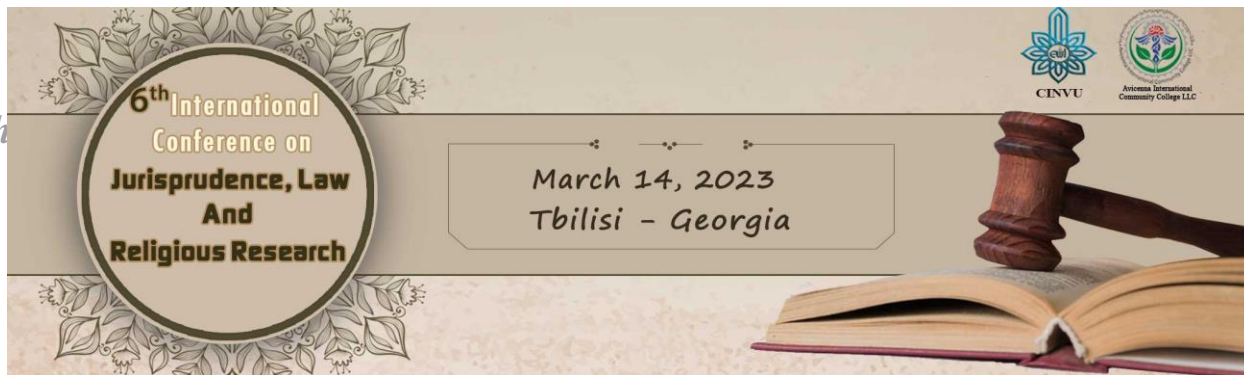
۳,۶. سعید تام: (سعادت تامه)

الذی توفر حظه من الحکمه فهو سعید تام، فهو مقيم بروحانيه بين الملاء الاعلى يستمد منهم لطائف الحکمه و يستنير بالنور الالهی و يستزید من فضائله بحسب عنايته بها و قله عوائقه عنها. (همان، ص ۹۰)

هر کس بهر هاش از حکمت فراوان باشد، سعید تام است و حکمت فراوان همان سعادت تامه است که اقامت در ملأ اعلی، نورانیت به نور الهی و تلاش برای کسب فضائل بیشتر از برکات و نتایج سعادت تامه است.

۳,۷. مراتب سعادت:

آ: سعادت تامه که صاحب آن به جدایی از دوستان دنیایی و از دست دادن نعمتهای آن بی توجه است، به ضروریات از خیرات دنیا و سعادهای بدنی و خارج آن قناعت میکند، به مصاحبت ارواح طیبه و ملائکه شوق وافر دارد. آنچه انجام میدهد بر اساس اوامر خداست و با هر چه مخالف سعادت است مخالفت میکند.



ب: سعادت ناقصه: اشتغال به امور جسمانی و غفلت از امور روحانی و نرسیدن به حکمت، سعادت ناقصه است که از پیشرفت محروم میشود. مردم در این مرتبه از سعادت به طبقات مختلف تقسیم میشوند چون هر کدام قسمتی از استعدادهای خود را شکوفا ساخته‌اند. (همان، ص ۹۰)

۳،۸. شروط تحصیل سعادت:

رسیدن به سعادت تامه میسر نخواهد شد مگر با علم صحیح به تمام اجزاء حکمت که این خود شرایطی دارد از جمله تهذیب نفس و ایجاد آمادگی در آن برای قبول فضائل و تطهیر نفس از امور طبیعی و شهوات جسمانی. علت نامگذاری کتاب به «تهذیب الاخلاق و تطهیر الاعراق» همین مطلب است. هر کس که به آراستگی خود به فضائل توجهی نکند، به سعادت نرسد. «من عنی ببعض القوى التي ذكرناها دون بعض او تعمد لاصلاحها في وقت دون وقت، لم تحصل له السعاده» (همان، ص ۹۵)

۳،۹. روشهای رسیدن به سعادت:

چون غایات مردم به سه گروه تقسیم میشود، روشها هم سه نوع خواهد بود. مردم میخواهند یا به لذت برسند، یا به کرامت و یا به حکمت، پس روشهای آنها هم عبارت میشود از روش لذتگرایانه، کرامتگرایانه و حکمتگرایانه که «کانت سیره الحکمه اشرفها و اتمها» زیرا سعادت تامه را در رسیدن به حکمت معنا کردیم و «السعاده ألد من كل شيء» (همان، ۹۶)

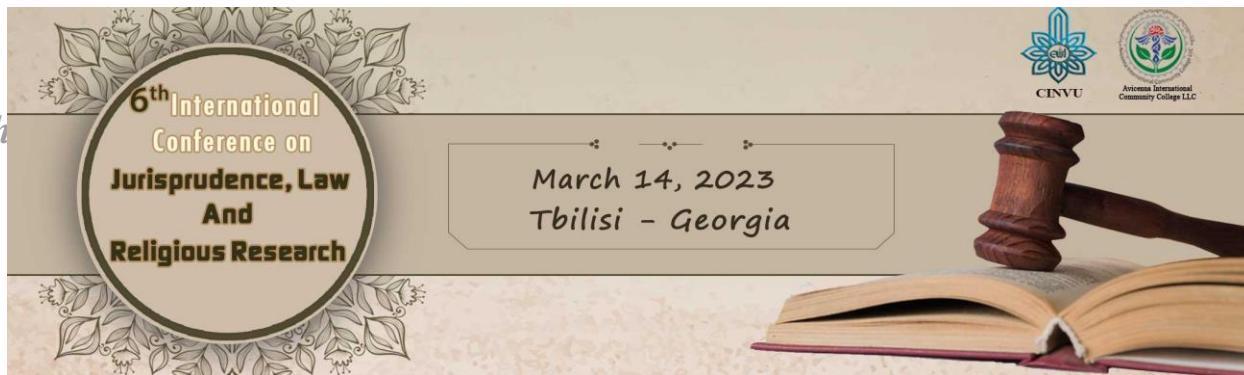
۳،۱۰. همکاری برای تحصیل سعادت:

همانگونه که بارها گفته شد، چون انسان موجودی مدنی الطبع است باید در اجتماع و جامعه زندگی کند و از آنجا که سعادت با همکاری افراد متنوع و متعدد است، کمک دیگران در تحصیل سعادت آنها لازم و ضروری است، پس باید یکدیگر را دوست بدارند و کمال و سعادت خود را در کمال و سعادت دیگران بدانند. (همان، ص ۳۷)

۴. سعادت و روش خواجه نصیر در تبیین آن

۴،۱. سعادت غرض از تکامل نفس

خواجه در تبیین سعادت چنین می گوید که غرض از تکامل نفس انسانی سعادت اوست که با اضافه شدن با او خیر او در آن است. از این رو شایسته است که به شناخت ماهیت خیر و سعادت پرداخته شود. خیر دو نوع است: یکی مطلق و یکی به اضافه شدن. مقصود از وجود موجودات، خیر مطلق است و غایت همه غایات اوست و خیر به اضافه شدن چیزهایی است که در وصول به آن غایت نافع باشد و اما سعادت از قبیل خیر است لیکن به اضافه شدن با هر شخصی. سعادت هر شخصی با سعادت شخصی دیگر تفاوت دارد، لیکن خیر در همه اشخاص یکسان است. (خواجه نصیر، ۱۳۶۰، ص ۸۱)



۴,۲. سعادت دنیوی است یا اخروی؟

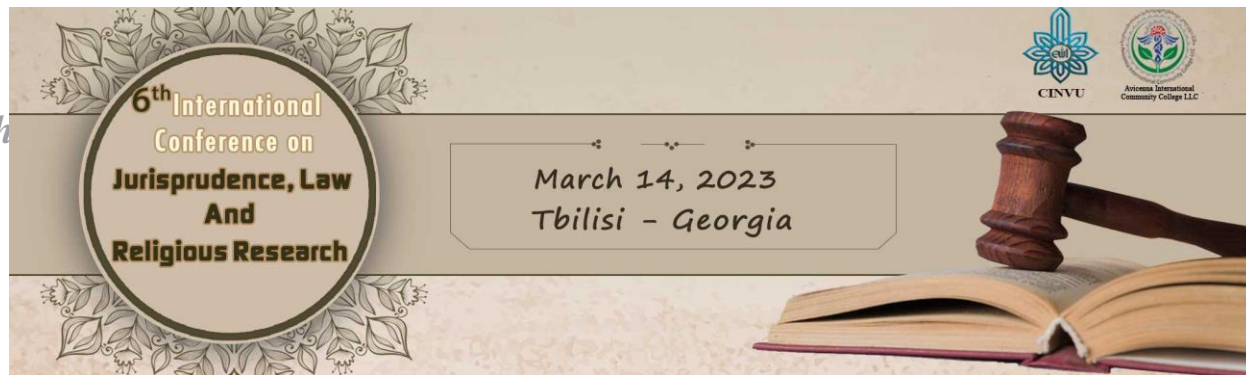
آیا سعادت تمام به انسان کامل در حیات داده می شود یا بعد از وفات او؟ کسانی که معتقدند سعادت برای حقیقت انسان حاصل می شود و جسم او نصیبی از سعادت ندارد معتقدند سعادت بعد از وفات حاصل می شود. ولی ارسطو و پیروان او می گویند قیح است شخصی را که در این دنیا مواظب اعمال خیر است و مستجمع انواع فضایل، کامل و مکمل دیگران است و مقام خلیفه الهی را دارد، با اینهمه شرافت و مرتبت شقی و ناقص بدانیم و بگوییم که این آثار و افعال او با مرگش باطل شده و پس از مرگ سعادت مند تام است. سعادت دارای درجات و مراتب است و آدمی به فراخور سعی خود کم کم آن را بدست می آورد تا سعادت مند تمام گردد. اگر چه در قید حیات باشد و با مرگ جسم نیز، برطرف نمی شود. از نظر حکمای متأخر آدمی با تربیت و انتظام فضیلت جسمانی که بوسیله آن با حیوانات مشترک است، به فضیلت روحانی دست می یابد و با مهربان عالم بالا (معقولات) هم صحبت می گردد و به سعادت تمام می رسد و این مرتبه اول از مراتب سعادت است. وقتی از این دنیا انتقال یابد و از سعادت های بدنی بی نیاز شود. سعادت او مخصوص به مشاهده جمال مقدس کروبیان عالم بالا شده مستغرق قرب الهی می شود و به اوصاف ذوالجلالی در می آید و به مرتبه دوم از مراتب سعادت می رسد.

۴,۳. سعادت و مراتب حیات

به نظر خواجه سعادت انسان در حیات که در مرتبه اول از مراتب سعادت است - دو مرتبه دارد: در مرتبه اول که همراه با خرن و درد و محرومیت از لذتهای جسمانی است که سعادت ناقص است. در مرتبه دوم که به انوار الهی منور می شود و از نقص های درد و عالم به دور است که سعادت تمام است و فرد به نهایت مراتب سعادت رسیده و هر چه از او صادر شود مقرون به رضای الهی است و فریب طبیعت و مکر هوای نفس در او اثر نمی کند. نه از فوت محبوی غمگین شود و نه از رسیدن به مرادی خوشحال می شود. هر که از این دو مرتبه خارج باشد در زمره حیوانات و بلکه پست تر است زیرا حیوانات در معرض چنین کمالی قرار نگرفته اند. (همان، ص ۸۹-۸۸)

۴,۴. انواع سعادت

سعادت را که باید بدست آورد، سه قسم است: نفسانی، بدنی، مدنی
ترتیب مدارج سعادت نفسانی عبارتند از: اول آنکه علم تهذیب اخلاق، دوم علم منطق که رعایت قوانین این علم، ذهن را از خطا مصون می دارد. سوم علم ریاضی که باعث معرفت احوال عالم علوی و طریق آسمانها و آنچه در آن است، می شود. چهارم علم طبیعی (حکمت طبیعی) که باعث دانستن حقیقت موجودات محسوسه می شود. پنجم علم الهی که موجب معرفت واجب الوجود و صفات ثبوتی و سلبی او می شود. با تعلیم بر این روش و تربیت، نفع آن در هر دو جهان بزودی ظاهر می شود. سعادت بدنی علمی مربوط به نظام حال بدن است مانند معالجات یعنی دفع مرض و حفظ سلامتی بدن، علم زینت که طب می باشد و علم نجوم. سعادت مدنی علمی است که به نظام حال ملت و دولت و امور معاش و جمعیت تعلق دارد.



مانند علم شریعت (فقه ، کلام ، تفسیر، حدیث، تنزیل، تأویل) و علوم ظاهر مانند علم ادب، بلاغت، نحو، کتابت، حساب، مساحت و امثال آن؛ و منفعت هر یک از این علوم به حَسَب منزلت آن علم باشد. والله اعلم (همان، ص ۱۵۴)

۵. سعادت و روش ملامهدی نراقی در تبیین آن

۵,۱. تعریف سعادت

در تعریف سعادت باید گفت که سعادت رسیدن هر شخصی با حرکت ارادی خود به کمالی است که در خلقت او نهاده شده است.

۵,۲. حقیقت سعادت

صاحبان نظر و استدلال که همان حکما و فلاسفه هستند حقیقت سعادت را همان عقل و علم می دانند. اصحاب کشف و حال که عرفا و متصوفه هستند، حقیقت سعادت را عشق می دانند. اهل شرع و ظاهر یعنی افرادی که معتقد به نقل و روایت هستند سعادت را زهد و ترک دنیا می دانند.

۵,۳. نحوه تحصیل سعادت و سعادت مطلق

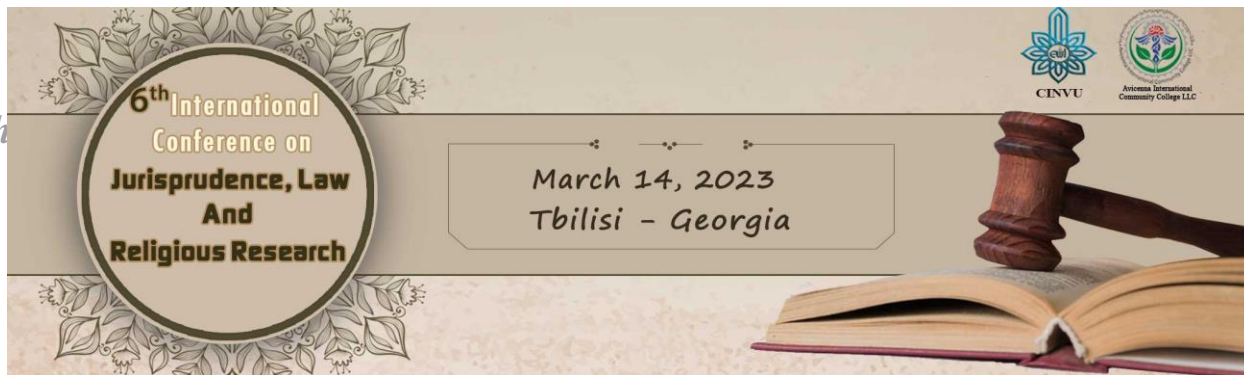
سعادت جز به اصلاح مداوم و مستمر جمیع صفات و قوا حاصل نخواهد شد. بنابراین با اصلاح بعضی از آنها و بطور گاه گاه حاصل نمی شود چنانکه تندرستی و تدبیر منزل و سیاست مدن جز به اصلاح همه اعضا و اشخاص و طوائف در همه اوقات حاصل نخواهد شد. پس "سعادت مند مطلق" کسی است که همه صفات و افعال خویش را به نحو ثابت و دائم اصلاح کند. به طوری که دگرگونی احوال و زمانها آنها را تغییر ندهد. در برابر حدوث مصائب و فتنه ها صبر و شکیبایی اش از دست نرود. سختی ها و رنج ها شکر و سپاس او را از یاد نبرد. کثرت شبهات، یقین وی را زائل نسازد. بزرگترین آسیبها و بلاها رضا و خرسندی او را از میان نبرد. "بدی کردن" دیگران "نیکی کردن" او را به فراموشی نسپارد. دشمنی کسان مهر و دوستی او را بر طرف نکند.

۵,۴. سعادت واقعی

سعادت مند واقعی به سبب تجرد و تعالی خود از امور جسمانی فراتر رفته از تصرف طبایع فلکی بیرون است و از تاثیر ستارگان و اجرام سماوی برتر و متعالی است و سعد و نحس آنها در او هیچ تاثیری ندارد و از خورشید و ماه منفعل نیست.

۵,۵. رابطه سعادت و لذت

هریک از قوای چهارگانه دارای لذت و المی هستند. سعادت و زندگی بر اساس لذت و الم انسان دارای قوای چهارگانه است: قوه نظری یا عقلی، قوه واهمه یا خیال، قوه غضب یا درندگی، قوه شهوت یا بهیمی. برای هریک از آنها لذت و المی هست. زیرا لذت (خوشی) ادراک ملائم و سازگار و الم (درد و رنج و ناخوشی) ادراک ناملائم و ناسازگار



است. بنابراین برای هر یک از غرائزی که ادراک میشود لذتی وجود دارد که همان رسیدن به مقتضای طبع است که برای آن آفریده شده است و المی که عبارت است از ادراک خلاف مقتضای طبع.

۵,۵,۱. سعادت خیر نفسانی و مرتبط با عمل خارجی

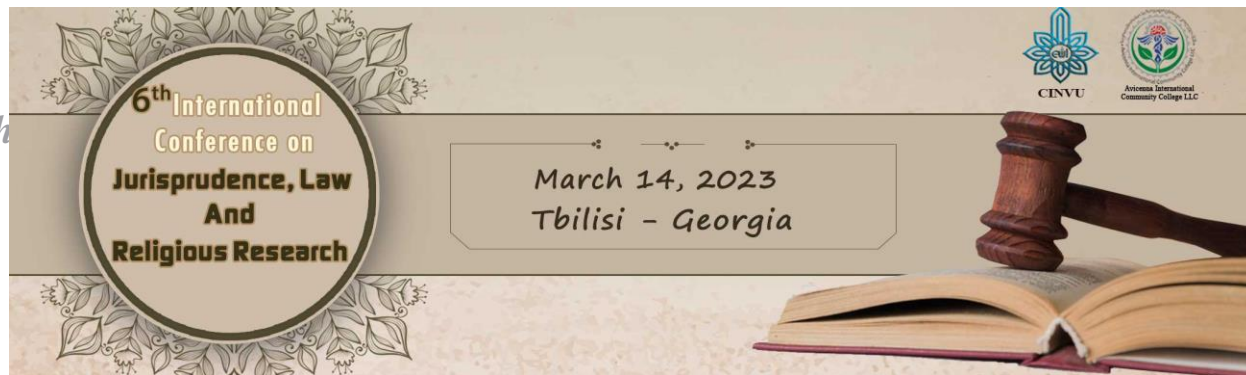
اعتدال و رعایت حدود اخلاقی که متضمن خیر انسان است توجه اخلاق را به سوی خیر و سعادت یا همان کمال انسانی در نظر گرفته و میخواهد با کمک از عقل و شرع همه امیال و شهوات را تحت نظم و اداره و تدبیر در آورد. ((قرآن کریم حس اخلاقی و عناصر حیات اخلاقی را منبعث از فطرت درونی میداند و معتقد است که قانون اخلاقی در نفس انسان از آغاز نقش بسته و این کافی نیست بلکه پرورش و هدایت آن همراه با علم و معرفت ضروری است)) (همان ۱۲/۱)

۵,۵,۲. سعادت امری فطری یا اکتسابی

هنگامی که خداوند سبحان در صدور افعال اسوه شود و انسان خود را الهی کند واز این طریق به خداوند نزدیک کند حسن و خوبی انسان در این خصوص مقتضی بروز حسن و جمال محض خداوند مصدر ظهور جمیل می شود بدون اینکه به سبب خارجی نیاز باشد. پس ذات او غایت فعل اوست و فعل او عین غایت و غرض اوست و هر چه با لذت و به قصد اول او صادر می شود همان بخاطر ذاتش صادر می شود، هر چند از آن فعل فوائد بسیار بالعرض و به قصد دوم به دیگران تراوش و هدایت می کند. در واقع وقتی انسان به این مرتبه برسد به بهجت الهی و لذت حقیقی ذاتی نائل آمده است و طبعش از لذات حسی و حیوانی مشمئز میشود زیرا کسی که لذت حقیقی را ادراک کند میداند که لذات ذاتی همان است و لذت حسی لذت حقیقی نیست و زودگذر و ناپایدار و فانی و در واقع به منزله دفع الم است. ملا مهدی نراقی در این قسمت اشاره می دارد که تصریح به این مطالب مخالف ظواهر شرع (زیرا در بهشت که سرای سعادت کامل است لذت حسی وجود دارد) و جای تامل است.

۵,۵,۳. سعادت سزاوار مدح و ستایش یا تکریم و احترام

حکما تصریح کرده اند که بالاترین مرتبه سعادت این است که انسان در صفات خود به مبدا تشبیه کند: به این معنی که فعل زیبا از این جهت که زیباست از او صادر می شود نه برای غرض و هدف دیگری از قبیل جلب نفع و دفع ضرر و این هنگامی تحقق می یابد که حقیقت وی که از آن به عقل الهی و نفس ناطقه تعبیر می شود خیر محض گردد. به این نحو که از همه پلیدی های جسمانی و الودگی های حیوانی پاک شود. چیزی از عوارض طبیعی و خیالات و اوهام نفسانی پیرامون او جولان ندهد. وجودش از انوار الهی و معارف حقیقی پرور سرشار شود. به حقایق واقعی یقین داشته باشد. چنان عقل محض شود که همه معقولاتش مانند قضایای بدیهی و ضروری گردد بلکه ظهور آنها شدیدتر و انکشافشان تمام تر باشد در این صورت افعال او الهی شده یعنی شبیه به افعال خدای تعالی خواهد شد.



۴، ۵، ۵. لذت و سعادت

نفس از امور الهی و معارف حقیقی که با جسم سازگار و مناسب نیستند لذت می برد و نسبت به لذات جسمی و خیالی و وهمی بی میل و از آن ها روی گردان می شود بلکه همواره به شادی ها و بحجت های عقلی محض که جسم را از آنها بهره ای نیست روی می آورد. این خود روشن ترین دلیل است برای اینکه نفس غیر از جسم و قوای جسمانی است.

۵، ۵، ۵. سعادت و کمال و حرکت ارادی

سعادت رسیدن هر شخصی با حرکت ارادی خود به کمالی است که خلقت او نهاده شده است و بالاترین مرتبه سعادت اینست که انسان در صفات خود به مبدا تشبه کند

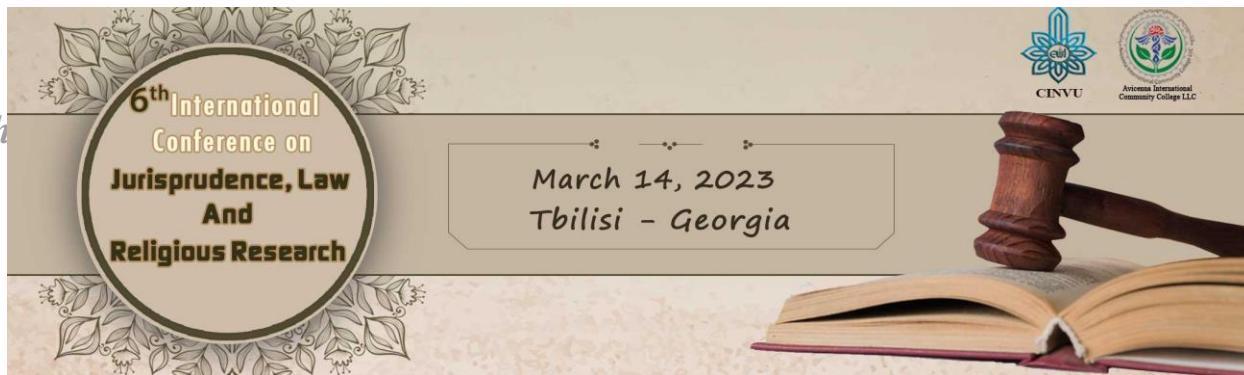
۶. سعادت و روش شبر در تبیین آن

۱، ۶. عبادت و قرب الهی شرط رسیدن به سعادت

شبر شرط رسیدن به سعادت را عبادت، شناخت عیوب و نقایص خود و ترک محرمات و کارهایی که به دین لطمه می زند، می - داند. (شبر، ۱۳۷۸، ص ۶۷) از طرفی محبت و قرب الهی را غایت عبادت و نتیجه رسیدن به کمال در نوافل می داند. (همان، ص ۴۱۳) لذا از نظر او سعادت همان رسیدن به قرب الهی و برخورداری از محبت الهی می باشد. وی در تعریف "قرب" آورده است: «منظور از نزدیکی به خدا ممکن است نزدیکی به حسب مرتبه و کمال باشد. به این معنی که چون واجب الوجود از جمیع جهات کامل و ممکن الوجود از جمیع جهات ناقص است. هنگامی که بنده ای در رفع نقائص خود سعی کند از نظر معنوی به خدا نزدیک می شود هم چنانکه در حدیث آمده است: «تَخَلَّقُوا بِاخْلَاقِ اللَّهِ» و ممکن است منظور نزدیکی از نظر محبت و ارتباط باشد، مثل اینکه اگر شخصی در شوق عالم باشد و دیگری در غرب عالم، ولی نسبت به هم محبت و ارتباط داشته و هیچ گاه از یاد هم غافل نبوده و در نشر کمالات و مدائح اخلاقی هم کوشا باشند گفته می شود: بین آنها کمال نزدیکی بر قرار است و اگر دو نفر نزدیک هم باشند ولی عکس رابطه مذکور را داشته باشند گفته می شود: بین آنها کمال بعد وجود دارد. منظور از این قرب و بعد، قرب و بعد معنوی است.» (همان، ص ۴۵)

۲، ۶. رابطه محبت و سعادت

در مورد محبت خدا بیان می دارد: «محبت خدا عبارت است از تطهیر باطن بنده از غیر خدا و خالی نمودن وجودش از هر مانعی که بین او و مولایش حائل می شود، تا جز با حق و از حق نشنود، و جز با حق نبیند، و جز با حق نگوید.» (همان، ص ۴۱۳) او معتقد است که بین انسان و سعادت گرده های بسیاری هست و این گرده ها هیچ کدام قابل عبور نیستند مگر با مجاهده و مبارزه بی امان در طول عمر. (همان، ص ۳۱۶) همچنین کلید سعادت را بیداری و تیز هوشی و منشأ شقاوت را غفلت و غرور معرفی می کند. (همان، ص ۳۱۷) او می گوید: «چنانچه می خواهی خود را بیازمایی این لحظه بهترین موقع



امتحان است، پس هنگامی که صدای اذان را می شنوی» این ندا را بر قلبت عرضه کن اگر دیدی سراسر شادمانی و سرور است و به اجابت فوری رغبت دارد، بدان که در روز داوری ندای مزده و سعادت خواهی شنیدی.» (همان، ص ۶۳)

۷. تطبیق

در این بخش به بیان تشابهات و تفاوت های نظرات این پنج عالم بزرگ در خصوص مقوله ی سعادت خواهیم پرداخت.

۷.۱. مفهوم سعادت

به رغم همه تفاوت هایی که در تحلیل و تفسیر سعادت وجود دارد همه فیلسوفان و اندیشمندان در این نکته اتفاق دارند که سعادت، مطلوب نهایی و کمال واقعی انسان است و اینکه همه انسانها طالب سعادت بوده و به سوی آنچه سعادت می پندارند در حرکتند.

از دیدگاه فارابی این فرض ممکن نیست که کسی سعادت را چیزی بداند که در واقع آن را برای خود کمال نمی داند، چون طلب سعادت، چیزی جز طلب کمال نیست. پس "سعادت به طور مطلق خیر است" (فارابی، ۱۳۶۶، ص ۷۲) البته خیرهایی که آدمی برمیگزیند فراوان است، پس ناگزیر باید درباره نوع خیر بودن سعادت توضیحی داده شود.

سعادت چیزی است که هرگاه حاصل شود، دیگر بعد از آن غایتی نیست که درخواست شود، پس سعادت برای خود برگزیده می شود و هرگز برای چیز دیگری درخواست نمی شود. در نتیجه سعادت سزاوارترین، برترین و کامل ترین خیرهاست. (فارابی، ۱۴۱۳: ص ۲۲۸)

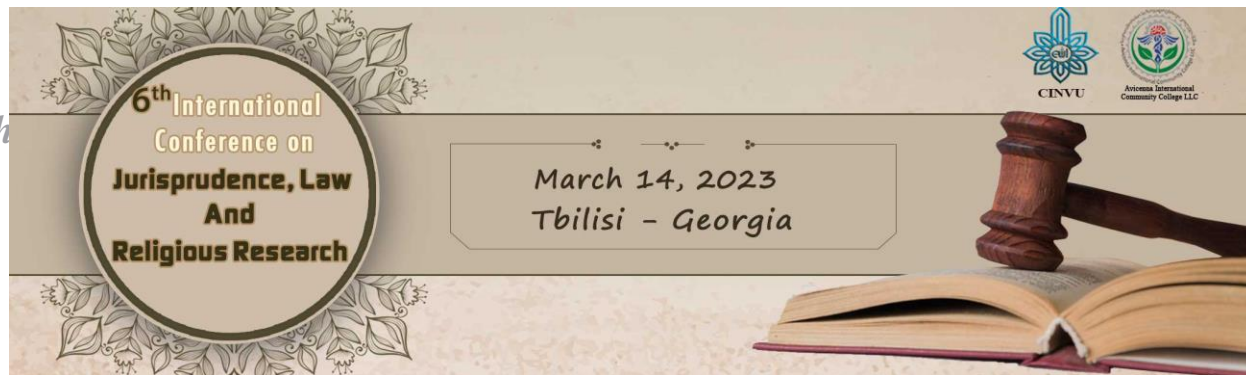
مسکویه در کتاب "تهذیب الاخلاق و تطهیر الاعراق" آورده است: السعاده فهی الخیر بالاضافه الی صاحبها و هی کمال له، فالسعاده اذن: خیر مالواحد واحد من الناس، فهی اذا بالاضافه، لیس لها ذات معینه، و هی تختلف بالاضافه الی قاصدیها، فلذلک یکون الخیر، المطلق غیر مختلف فیه (مسکویه، ۱۴۱۱، ص ۸۳)

سعاده کل شیء فی تمامه و کماله الذی یخصه (همان)

السعاده خیر ما و هی تمام الخیرات و غایاتها، السعاده افضل الخیرات (همان، ص ۸۵)

از عبارات جناب ابن مسکویه اینگونه بدست می آید که سعادت خیر مخصوص به هر کس است متناسب با استعدادها و تواناییهای آن شخص، پس نمیتوان سعادت تمام افراد را در یک موضوع محدود نمود، سعادت هر چیزی در تمام و کمال بودن مخصوص همان چیز است و برترین خیرات سعادت است.

خواجه نصیرالدین طوسی در تبیین سعادت چنین می گوید که غرض از تکامل نفس انسانی سعادت اوست که با اضافه با او خیر او در آن است. از این رو شایسته است که به شناخت ماهیت خیر و سعادت پرداخته شود. خیر دو نوع است: یکی مطلق و یکی به اضافه. مقصود از وجود موجودات، خیر مطلق است و غایت همه غایات اوست و خیر به اضافه چیزهایی است که



در وصول به آن غایت نافع باشد و اما سعادت از قبیل خیر است لیکن به اضافه با هر شخصی. سعادت هر شخصی با سعادت شخصی دیگر تفاوت دارد، لیکن خیر در همه اشخاص یکسان است. (خواججه نصیر، ۱۳۷۳، ص ۸۱)

ملا محمد مهدی نراقی در جامع السعاده می گوید: «از کلمات همه ظاهر می شود که حقیقت خیر و سعادت نیست؛ مگر معارف حقه و اخلاق طیبه، واقعا هم همین طور است الا این که تردیدی نیست که آن چه که مترتب می شود بر این معارف و اخلاق که عبارت باشد از حب با خدا و انس با او در ابتهاجات عقلیه ناشی از او و نیز لذات روحانی امری مغایر آن اخلاق است و اگر چه از آن جدا نیست.

اگر این را سعادت و خیر بنامیم سزاوارتر است. و اگر چه همه هم نوعی خیر و سعادت هستند. با این نظر ما، جمع می شود بین همه اقوال از ارباب نظر و استدلال و اصحاب کشف و حال و اخوان ظاهر از اهل مقال، چرا که هر فرقه به سمتی رفته است؛ دسته ای سعادت را عقل و علم و گروهی عشق و گروهی زهد و ترک دنیا می داند؛ ولی نظریه ما جامع همه آنها است.» (ملا محمد مهدی نراقی، همان، ص ۷۲)

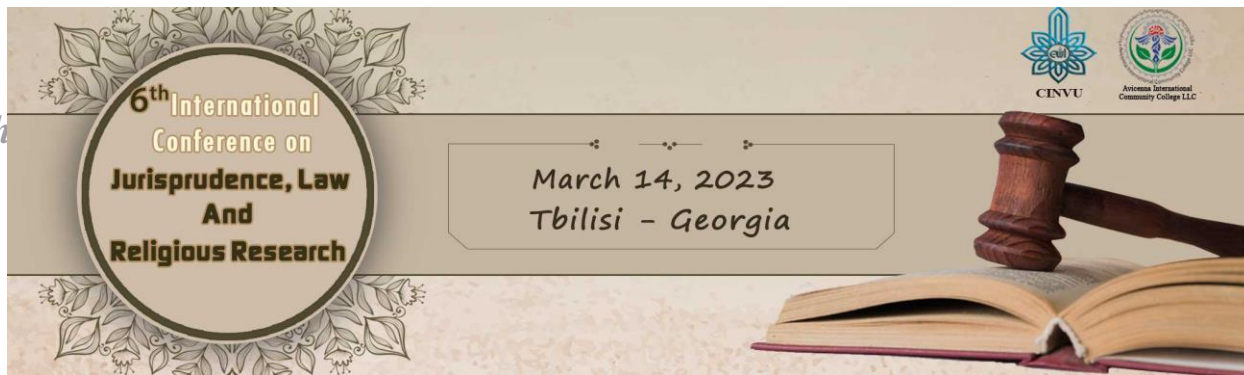
خلاصه این است که سعادت همان کمال و خیر مخصوص به هر فرد است که با سعادت دیگر افراد می تواند متفاوت باشد.

۷.۲. سعادت و خیر

فلاسفه بزرگی، مانند ارسطو و هم فکانش از فلاسفه اسلامی، گفته اند که خیر دو قسم است: خیر مطلق و خیر مضاف. خیر مطلق، هدف همه موجودات است و در حقیقت، حرکت هر موجودی از انسان و غیر انسان به منظور رسیدن به آن است، زیرا هر موجودی شوق فطری و غریزی دارد به این که خود را به خیر مطلق که غایه الغایات است، برساند و قطعاً غایت همه غایات، یعنی هدف نهایی هر موجودی وصول به خدای متعال است که هستی و خیر مطلق است. خیر مضاف عبارت است از هر وسیله ای که انسان و یا هر موجودی را به خیر و کمال مطلق میرساند چه امور معنوی، مانند علم و معرفت و چه امور مادی، مانند مال و مکت.

اما سعادت عبارت است از این که هر فردی با اعمال، حرکت ارادی و افعال اختیاری خود، به همان کمالی که خداوند متعال در فطرت و ذات او قرار داده است برسد؛ یعنی همان کمال نوعی که مخصوص نوع انسان است. بنابراین، باید گفت که فرق بین خیر و سعادت در این است که خیر به نسبت افراد مختلف نیست، بلکه یکسان است؛ یعنی تمام افراد، اعم از عالم و جاهل خیر را به یک معنا می دانند و از این که هدف نهایی آنهاست، تفاوتی ندارد، اما سعادت نسبت به افراد متفاوت است، زیرا هر انسانی با روش خاص خود می خواهد به آن برسد و سعادت خود را در چیزی می داند که دیگری سعادت خود را در غیر آن ن می پندارد. (محقق نراقی، جامع السعادات، ج ۱)

این نظر تقریباً مورد تایید تمامی فلاسفه اسلامی از جمله پنج بزرگوار مورد بحث می باشد.



۷،۳. سعادت کامل و کمال سعادت

همانگونه که گفته شد نظر قاطبه علما این است که سعادت رسیدن به کمال است و کمال بسته به شخص و توانایی های او متفاوت بوده و کمال هر شخص خاص اوست. در حقیقت حرکت در مسیر کمال حرکت به سوی سعادت است و هر گام به سمت کمال و کسب کمال نسبی، سعادت نسبی به همراه دارد.

حکیم طوسی می گوید: حکما اختلاف کرده اند در اینکه سعادت کامل و خاص انسان در ایام حیات او حاصل می شود یا بعد از وفات. طایفه اول از حکمای قدیم بر آنند که بدن را در سعادت، حظی نیست و مادام که نفس متصل به بدن و به کدورات و طبیعت جسم مبتلا باشد و حاجات ضروری اش بسیار باشد سعید مطلق نخواهد بود. به جهت اینکه به نقصان و قصور ماده محجوب است و چون از این کدورات مفارقت کند از جهل پاک شود و به صفا و خلوص جوهر قابل انوار الهی گردد و اسم عقل تام بر او افتد پس سعادت حقیقی نزد ایشان بعد از وفات میباشد. (طوسی، بی تا: ۵۰)

فارابی می گوید: تنها فرضیه های که می توان آن را قبول کرد، این است که سعادت فضیلت است. کمال و خیر انسان چیزی جز فضیلت نیست و سعادت در واقع از رهگذر فضیلت حاصل می شود و بلکه چیزی جز همان فضیلت ها نیست. (فارابی، ۱۴۱۳: ص ۲۳۴)

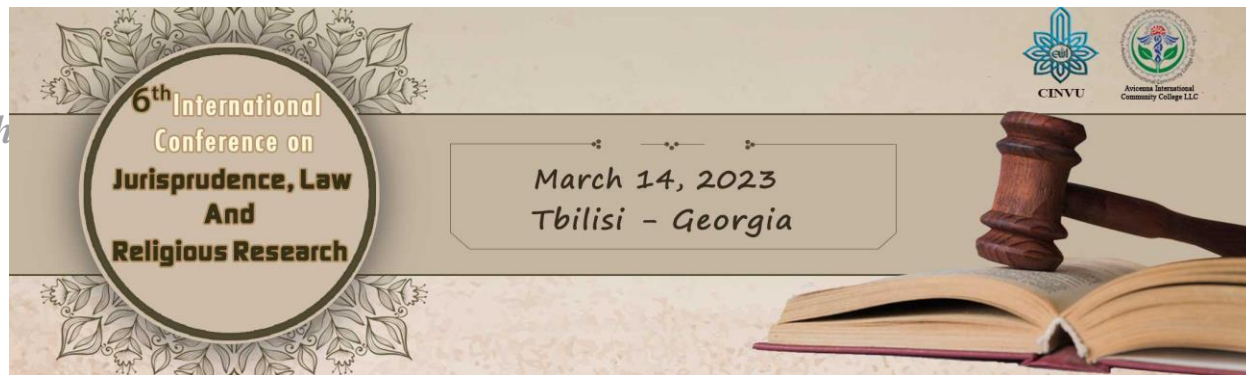
مسکویه در اقسام سعادت، سعادت تام را نهایت سعادت می داند و آورده است: «هر کس بهر هاش از حکمت فراوان باشد، سعید تام است و حکمت فراوان همان سعادت تامه است که اقامت در ملاء اعلی، نورانیت به نور الهی و تلاش برای کسب فضائل بیشتر از برکات و نتایج سعادت تامه است.» (ص ۹۰)

مرحوم نراقی غایت سعادت و نهایت درجه سعادت را از زبان حکما تشبه آدمی به مبدا معرفی می نماید با این که از آدمی افعال، از آن جهت که زیبا هستند، صادر شود نه این که انجام کارها برای جلب منفعت یا دفع مضره باشد و این مهم زمانی حاصل می شود که حقیقت وی (که از آن به عقل الهی و نفس ناطقه تعبیر می شود) خیر محض شود با این که از جمیع خبائث جسمانی و اقدار حیوانی پاک شود. (نراقی، صص ۴۰ و ۴۱)

شبر شرط رسیدن به سعادت را عبادت، شناخت عیوب و نقایص خود و ترک محرمات و کارهایی که به دین لطمه می زند، می داند. (شبر، ۱۳۷۸، ص ۶۷) از طرفی محبت و قرب الهی را غایت عبادت و نتیجه رسیدن به کمال در نوافل می داند. (همان، ص ۴۱۳)

لذا از نظر او سعادت همان رسیدن به قرب الهی و برخوردارگی از محبت الهی می باشد.

وی در تعریف "قرب" آورده است: «منظور از نزدیکی به خدا ممکن است نزدیکی به حسب مرتبه و کمال باشد به این معنی که چون واجب الوجود از جمیع جهات کامل و ممکن الوجود از جمیع جهات ناقص است. هنگامی که بنده ای در رفع نقائص خود سعی کند از نظر معنوی به خدا نزدیک می شود هم چنانکه در حدیث آمده است: «تَخَلَّقُوا بِاخْلَاقِ اللَّهِ» و ممکن



است منظور نزدیکی از نظر محبت و ارتباط باشد، مثل اینکه اگر شخصی در شرق عالم باشد و دیگری در غرب عالم، ولی نسبت به هم محبت و ارتباط داشته و هیچ گاه از یاد هم غافل نبوده و در نشر کمالات و مدائح اخلاقی هم کوشا باشند گفته می‌شود: بین آنها کمال نزدیکی بر قرار است و اگر دو نفر نزدیک هم باشند ولی عکس رابطه مذکور را داشته باشند گفته می‌شود: بین آنها کمال بعد وجود دارد. منظور از این قرب و بعد، قرب و بعد معنوی است. (همان، ص ۴۵)

۷،۴. حکمت و سعادت

کمال هر موجودی منوط به خواص و آثار ویژه اوست. سعادت انسانی در آن است که صفات و استعداد های خاص خودش را به حد کمال برساند. از آنجا که بالاترین صفت ممتاز و خاص انسان نیروی تفکر اوست، شرط اساسی زندگی سعادت مندانه فعالیت عقلانی است که افتخار خاص انسان است. بنابراین کمال بشر به سعه فکر و قوت عقل و ادراک او می باشد و تأثیر حکمت و معرفت در سعادت چنان است که فیلسوف بزرگ یونان افلاطون به پیروی از استادش قائل به یگانگی و وحدت فضیلت و معرفت شده است. فضیلت را ثمره دانایی و رذیلت را نتیجه جهل می‌شمارد و ارتکاب شر را ناشی از جهالت می داند. ارسطو خود نیز بالاترین سعادت را اندیشیدن و تأمل و نظر میدانند. (ارسطو، ۳۴-۳۰: ۱۳۷۸)

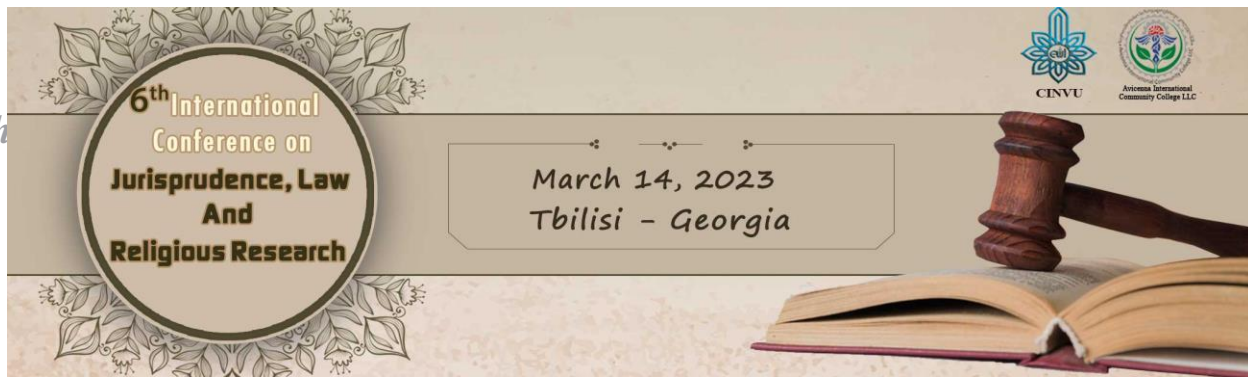
مسکویه نیز درباره حکمت و سعادت می گوید: کسی که بهره و نصیب وی از حکمت بسیار است و به اعتبار این که جهات روحانیت بر جسمانیت او غالب شده، در مرتبه، روحانین قرار گرفته و از آنجا تمرکز و تمکن پیدا کرده و در عالم علوی ساکن شده و لطایف حکمت را از آنها اخذ می کند و دم به دم قلب وی به نور الهی روشن می گردد و هر قدر توجه و التفات او به آن عالم زیاد تر باشد و موانع کمتر، فضیلت وی زیاد تر است. (ابن مسکویه، ۹۰: ۱۴۱۲)

شیر در این خصوص آورده است: «زیبایی و حسن و صلاح قوه علم این است که به حدی برسد که تمیز بین سخنان راست و دروغ و اعتقادات حق و باطل و افعال پسندیده و ناپسند برایش آسان باشد، نتیجه و ثمره قوه علم در این مرحله حکمت است که به منزله جان اخلاق حسنه می باشد، لذا قرآن می فرماید: «وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا» (شیر، ۱۳۷۸، ص ۳۲)

۸. سخن آخر

از بحثها و مطالبی که در این نوشتار گذشت روشن ترین نتایجی که می توان گرفت، بدین شرح است:

- ۱- بین معنای لغوی سعادت و معنای اصطلاحی آن نزد فلاسفه اسلامی تناسب کامل وجود دارد.
- ۲- در ماهیت و حقیقت مفهوم سعادت و شقاوت، در آنچه که بزرگان از فلاسفه بیان کرده اند نه تنها منافاتی وجود ندارد، بلکه هماهنگی و مطابقت است و هر یک مکمل دیگری به حساب می آید.
- ۳- بنابراین، باید گفت که حقیقت سعادت رسیدن انسان است به هدف نهایی و کمال واقعی خودش که عبارت است از: قرب الی الله و یا به تعبیر ارسطو خیر مطلق، زیرا کمال و خیر مطلق غیر از ذات مقدس الهی وجود ندارد. هرگاه انسان به آن مرحله عظیم برسد، قطعاً روح او دارای بهجت و سروری می شود که هیچ شادمانی و سروری به منزلت آن نخواهد

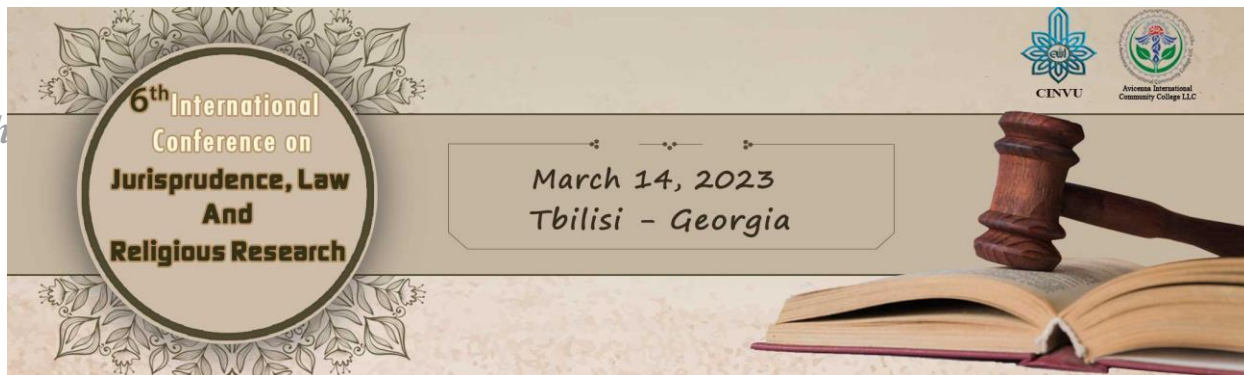


رسید. در عالم آخرت نیز در جوار ذات الهی متنعم به نعمت هایی می شود که هیچ گوشی نشنیده، و هیچ چشمی ندیده و بر دل هیچ کسی خطور نکرده است. و این سعادت مطلق محل بروز و ظهورش جهان آخرت است، اگر چه سعادت نسبی که آن را سعادت جسمانی نامیده اند، در دنیا برای انسان بروز و ظهور می کند و این سعادت جسمانی، همان خیر مضاف یا خیر نسبی است که در کلمات فلاسفه آمده است.

۴- رسیدن به کمال و سعادت نه تنها ذاتی انسان نیست، بلکه امری است اختیاری و باید هر کسی با اعمال اختیاری به طور آگاهانه و بر اساس انتخاب راه صحیح آن را به دست آورد. عواملی که انسان را به سعادت و کمال حقیقی می رساند عبارت است از: علم و معرفت به خدا، ایمان محکم به ذات مقدس الهی و سایر عقاید، انجام اطاعت خالصانه، اعمال شایسته و تزکیه و تهذیب روح از اخلاق رذیله. در یک جمله می توان گفت که انسان در دو بعد حکمت نظری و عملی، قادر است با اعمال اختیاری خود به هدف اصلی خود که همان سعادت و خوش بختی است، نایل شود.

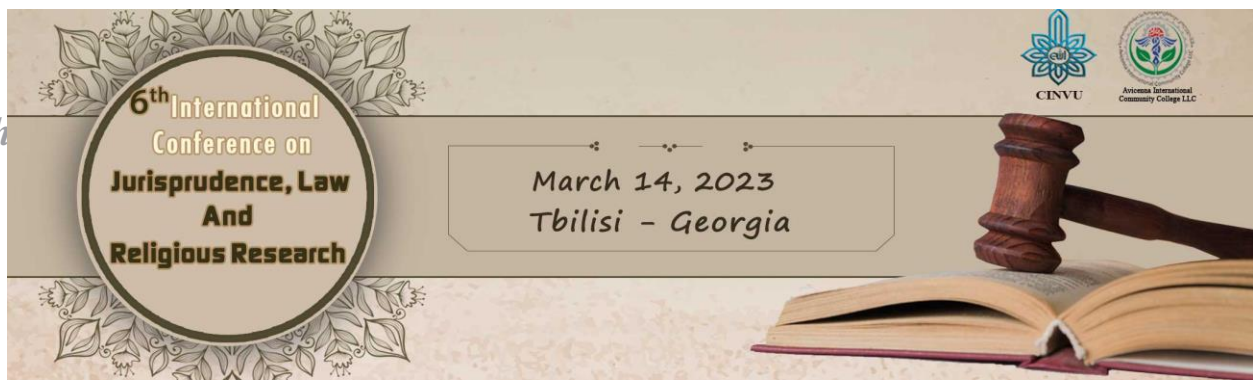
۵- سعادت امری حقیقی، دنیوی - اخروی و کاملاً دست یافتنی است. (محامد، ۱۳۸۰، ص ۱۴۰)

و من الله التوفیق



فهرست منابع

- ۱- قرآن مجید
- ۲- ارسطو، **اخلاق نیکوماخوس**، ترجمه محمد حسن لطفی تبریزی، چاپ دوم، تهران، طرح نو، ۱۳۸۵.
- ۳- ایمانی، محسن، «ارزش شناسی فارابی و دلالت‌های آن در تربیت اخلاقی»، *تربیت اسلامی*، ش ۷، س ۳، پائیز و زمستان ۱۳۸۷، ص ۸۱-۱۰۴.
- ۴- خادمی، عین اله، «تحلیل معنای سعادت از دیدگاه فارابی»، *دانشگاه قم*، ش ۲، س ۱۰، ص ۸۱-۱۰۷.
- ۵- طوسی، نصیرالدین، **اخلاق ناصری**، تصحیح و تنقیح مجتبی مینوی و علیرضا حیدری، چ پنجم، خوارزمی، ۱۳۷۳.
- ۶- فارابی، ابونصر، **تحصیل السعاده**، قدم له و علق علیه و شرحه الدكتور علی بوملحم، دار و مکتبه الهلال، بی تا.
- ۷- فارابی، ابونصر، **فصول منتزعه**، حقه و قدم له و علق علیه الدكتور فوزی متری نجار، ایران، مکتبه الزهراء، ۱۴۰۵ق.
- ۸- فارابی، ابونصر، **التنبیه علی سبیل السعاده**، حقه و قدم له و علق علیه الدكتور جعفر آل یاسین، ایران، حکمت، ۱۴۱۲/۱۳۷۱.
- ۹- مسکویه، احمدبن محمد، **تهذیب الأخلاق و تطهیر الأعراق**، ترجمه و توضیح علی اصغر حلبی، اساطیر، ۱۳۸۱.
- ۱۰- نراقی، ملامهدی، **جامع السعادات**، بیروت، دارالمرتضی، ۱۴۳۱ ه ق
- ۱۱- مجتبی، سید جلال الدین، **اخلاق اسلامی**، جلد ۱ (ترجمه کتاب جامع السعادات)، موسسه انتشارات حکمت، چاپ نهم، ۱۳۸۹
- ۱۲- شبر، سید عبدالله، **اخلاق**، مترجم جباران، محمدرضا، قم، هجرت، ۱۳۷۸
- ۱۳- کاوندی، سحر، **مبانی اندیشه های تربیتی فارابی**، معرفت اخلاقی، سال سوم، شماره اول، زمستان، ۱۳۹۰، صفحه ۴۵-۶۴
- ۱۴- محامد، علی، **سعادت و شقاوت از دیدگاه فلسفه و دین**، پژوهشهای فلسفی - کلامی (پژوهشهای علوم انسانی سابق)، شماره ۷ و ۸، صفحه ۱۲۱-۱۴۰، ۱۳۸۰.



Happiness and Muslim Philosophers' attitudes about it Investigation of the theories of 5 Muslim Philosophers (Farabi, Miskawayh, Nasir, Naraqı and Shobbar) about Happiness

Hamideh Behruzmoqadam

Member of the Faculty of Azad University, Shahriar Branch

Abstract

Concept of happiness is one of the most important concepts in ethics philosophy and all philosophers have dealt with it. Because of the importance of this issue and the position of Islam and Islamic teachings in this regard, Islamic philosophers have develop this concept and tried to explain that. Briefly, happiness is the absolute end and final goal of man. In this research, the viewpoints of 5 great Islamic philosophers about happiness and relative issues are considered and compliance of their views has been investigated.

Keywords: Happiness, Farabi, Naraqı, Nasir, Miskawayh, Shobbar, Perfection